

تحلیل آثار تعلیق دادرسی در حقوق طرفین^۱

غلامرضا پیر جهانگیر *

بهرام تقی‌پور **

ابوالحسن مجتهد سلیمانی ***

چکیده

تعلیق دادرسی امری خلاف اصل رسیدگی به اختلاف در کوتاه‌ترین زمان می‌باشد بر اساس حادث شدن برخی علل، ممکن است دادرسی با تعلیق مواجه شود که این تعلیق در نهایت به حقوق طرفین و یا یکی از طرفین دعوا آسیب برساند. فوت و حجر هر یک از طرفین دعوا از جمله مصادیقی است که مانع از روند دادرسی شده و دادرسی را معلق می‌گرداند و یا اینکه ممکن است این تعلیق در اثر اعتراض شخص ثالث و یا دستور دادگاه مبنی بر توقیف دادرسی می‌باشد. مصادیق تعلیق دادرسی در قانون آیین دادرسی مدنی و قانون اجرای احکام به نظر حصری می‌رسد با این وجود قانونگذار در به کار بردن لفظ تأخیر به جای تعلیق سهل‌انگاری نموده است که نمونه بارز آن را می‌توان در مواد ۴۲۳ و ۴۳۴ مشاهده کرد. در هر دو ماده منظور تعلیق دادرسی است اما قانونگذار از لفظ تأخیر استفاده کرده است. در این مقاله مفهوم تعلیق دادرسی و برخی مصادیق آن به طور انتخابی مورد ارزیابی و بحث قرار می‌گیرد تا اینکه بتوان نسبت به این مانع در جریان دادرسی به طور دقیق اظهار نظر کرد.

کلید واژه‌ها: تعلیق، دادرسی، فوت، دادگاه، تأخیر.

۱- تاریخ وصول: ۱۳۹۷/۰۲/۲۵ تاریخ پذیرش: ۱۳۹۷/۰۸/۲۸

* دانشجوی دکتری فقه و حقوق خصوصی، پردیس بین‌الملل، دانشگاه خوارزمی، تهران، ایران (نویسنده مسؤول)

Jahangir@khu.ac.ir

** استاد حقوق، دانشگاه خوارزمی، تهران، ایران taghipour.bahram@yahoo.fr

*** استاد حقوق، دانشگاه خوارزمی، تهران، ایران sarsabze313@gmail.com

۱- طرح مسأله

از جمله اصولی که در رسیدگی‌های قضایی باید مورد توجه قرار گیرد اصل رسیدگی در کوتاه‌ترین زمان ممکن است با این حال باید با عواملی که سعی در ایجاد این تأخیر و اطاله دادرسی می‌باشد مقابله حقوقی کرد. تعلیق دادرسی را می‌توان از جمله عللی دانست که موجب می‌شود دادرسی با اطاله روبرو شود. زیرا در تعلیق دادرسی، جریان آن متوقف می‌شود و ادامه روند دادرسی منوط بر تحقق شرایطی است که آن را از حالت تعلیق خارج کند دو مثال بارزی که در این رابطه می‌توان به عنوان مصداق مطرح کرد، پرداخت تأمین خواسته و فوت یکی از اصحاب دعوا می‌باشد. در هر دو فرض مطرح شده در قانون آیین دادرسی مدنی، دادرسی متوقف می‌شود و برای به جریان افتادن آن ضرورت دارد که موانع ایجادشده بر طرف گردد با این حال دادرسی پایان نمی‌پذیرد بلکه توقف دادرسی جنبه نوعی از تعلیق را به همراه دارد. تعلیق دادرسی با اصل سرعت در رسیدگی تعارض داشته است از این رو تمام سعی سیستم قضایی در برطرف کردن عللی است که ممکن است به فرآیند رسیدگی خلل وارد آورد.

به نظر می‌رسد میان مفهوم تأخیر و تعلیق در دادرسی تفاوت‌های بسیاری وجود داشته باشد این در حالی است که قانونگذار در مواد ۴۲۳ و ۴۳۴ عنوان تأخیر را به کار برده است که منظور او تعلیق دادرسی است. در عنوان تأخیر در رسیدگی به نظر می‌رسد هیچ تعطیلی وجود ندارد بلکه زمان صدور حکم با تأخیر صورت می‌گیرد. این در حالی است که در تعلیق دادرسی جریان رسیدگی متوقف شده و دادرسی موقتاً تعطیل می‌شود به همین خاطر به نظر می‌رسد میان این دو اصطلاح در قانون آیین دادرسی مدنی قانونگذار سهل‌انگاری نموده است که در این مقاله پس از بررسی‌های لازم در این رابطه می‌خواهیم به این نتیجه برسیم که آیا اراده قانونگذار صحیح بوده یا دارای اشکالات مشخصی است.

۲- ارتباط تعلیق و تأخیر دادرسی

تعلیق و تأخیر دادرسی دو حادثه‌ای است که نظم دادرسی را تحت‌الشعاع خود قرار می‌دهد. به طوری که حادث شدن این دو مورد موجب می‌گردد روند منظم دادرسی با چالش‌های متعددی مواجه شود. زیرا دادرسی دارای یک نظم منطقی و متقنی است که چهارچوب آن را قانون مشخص می‌کند (شمس، ۱۳۸۵، ۲، ۱۱۷). از این رو تعلیق و تأخیر دادرسی با مفهوم زوال دادرسی فاصله گرفته و خود ایجاد

کننده مبنای مستقل هستند. از نظر حقوقدانان، طرق زوال دعوا را می‌توان در سه مورد خلاصه کرد: صدور حکم، زوال حق اصلی و زوال دعوا به طور ارادی (شمس، ۱۳۸۶، ۳، ۲۲۹).

هرچند طبیعی‌ترین طریق زوال دعوا صدور حکم قطعی است، ممکن است دعوا به طرق دیگری نیز چه ارادی و چه غیرارادی (فوت صاحب حق در مواردی که قائم به شخص است) و چه از طریق صرفنظر مدعی از تعقیب دعوا انجام شود (باقری، ۱۳۸۹، ۱۰۷).

اکثر فقها دعوی را تعریف نموده و به جای تعریف دعوی مدعی و منکر را تعریف نموده‌اند. برخی در تعریف دعوی گفته‌اند: «دعوی از نظر لغوی به معنی طلب است و گفته شده دعوی از نظر شرعی عبارت است از اینکه انسان چیزی را به خود اضافه یا به دیگری اضافه نماید اعم از اینکه ملکی باشد یا حقی در دست دیگری یا بر ذمه او (الحسینی العاملی، ۱۴۱۸، ۲۰، ۱۰۹).

فقها بر این عقیده هستند که اگر مدعی علیه اقرار به نفع مدعی نماید، دعوی از بین می‌رود زیرا مدعی و منکر وجود ندارد (الحسینی المراغی، ۱۴۱۸، ۹۵). استدلال این فقها بر این مبنا استوار است که هنگامی که حقی مورد انکار قرار نمی‌گیرد و خواننده دعوی را می‌پذیرد و آثار آن را نیز قبول می‌کند دیگر طرح دعوا کاری عبث و بیهوده تلقی خواهد شد.

تأخیر در یکی از فرهنگ‌های لغت به معنی دنبال افکندن، پس‌انداختن، دیر کردن، دیر آمدن و دیر کرد آمده است (معین، ۱۳۸۸، ۱، ۱۰۱۵). در حالی که واژه توقف به مفهوم درنگ کردن، فرو ایستادن، باز ایستادن و ثابت ماندن در امری معنی شده است (معین، ۱۳۸۸، ۱، ۱۱۱۶).

تأخیر در فرهنگ لغت به معنای قرار دادن چیزی بعد از جای آن، تأخیر و عقب‌انداختن آمده است (حسینی، ۱۳۸۵، ۱۰۴).

توقف به معنای درنگ کردن و انتظار کشیدن و ادامه ندادن به حرکت و همچنین قدرت نداشتن بر ترجیح یکی از آراء بر آرای دیگر آمده است (حسینی، ۱۳۸۵، ۱۴۸).

وجه مشترک هر دو عنوان یاد شده یعنی تأخیر و توقف را باید در مدت‌دار بودن آن و در حقیقت موقتی بودن آن دو واژه دانست. چون به هر حال پس از سپری شدن مدت زمانی، دوباره عملی که به تأخیر افتاده و یا متوقف شده، ادامه و جریان خواهد یافت. اما تفاوت آن دو را می‌توان این گونه گفت که در تأخیر، عمل مورد نظر کاملاً از حرکت نمی‌ایستد بلکه بخشی از آن و یا تمام آن در مدتی که مورد انتظار بوده به انجام نمی‌رسد. اما تعلیق را می‌توان به معنای باز ایستادن از حرکت و به انتظار وقوع واقعه

نشستن، تعبیر کرد (کاشانی، ۱۳۸۷، ۳). حتی در کتب لغت نیز به این دو تفاوت اشاره شده است به طوری که در معنای تأخیر مقرر شده است: «دنبال انداختن، عقب انداختن، واپس انداختن، دیر کردن» (عمید، ۱۳۶۷، ۵۳۱). همچنین در معنی لغت تعلیق نیز آمده است: «معلق کردن، آویختن، آویزان کردن» (عمید، ۱۳۶۷، ۵۹۰).

اما در اصطلاح حقوقی، تأخیر اجرای حکم، به وضعیتی گفته می‌شود که اجرای رأی دادگاه به سبب حدوث واقعه و یا اتفاقی موجب می‌گردد که جریان اجرایی که طور موقت از حرکت ایستاده و به تعویق افتد بدون آنکه این امر بتواند عملیات اجرایی را که تا زمان صدور قرار تأخیر اجرای حکم، ادامه یافته و حاصل گردیده از میان ببرد و یا اینکه موجب اعاده آن گردد.

تأخیر اجرای حکم به نظر تنها اجرای کامل حکم را به تأخیر و تعویق می‌اندازد و به هیچ وجه مقدمات اجرایی مانند توقیف اموال جهت استیفاء محکوم به از محل آن و یا خارج نمودن عین محکوم به از اختیار محکوم علیه را متوقف نساخته و با تأخیر مواجه نمی‌سازد. این امر در حالی است که اصولاً هدف از متوقف ساختن اجرای حکم، توقف در همه جهات آن است.

توقف اجرای حکم نسبت به مال توقیف شده کاملاً از حرکت باز می‌ایستد ولی عملیات اجرایی به منظور توقیف اموال دیگری به غیر از مال توقیف شده مورد اعتراض شخص ثالث، می‌تواند ادامه یافته و با تغییر مسیر، از راه دیگری به پایان رسد (نهرینی، ۱۳۹۰، ۱۱۰). تأخیر دادرسی و تعلیق دادرسی دو عنوان مجزا از هم هستند ولی باید به این نکته اشاره کرد که در شرایط تأخیر در دادرسی نوعی تعلیق ایجاد می‌شود که روند دادرسی با کندی صورت می‌پذیرد.

مهمترین تفاوت این دو نهاد در مفهوم لغوی و اصطلاحی آنها می‌باشد ولی نکته مشترک این دو مفهوم را می‌توان این گونه بیان داشت که تأخیر در دادرسی از شرایطی حکایت دارد که بعد از گذشت مدتی حتماً روند دادرسی ادامه داشته و به نتیجه خواهد رسید ولی در تعلیق دادرسی عاملی که دادرسی در اثر آن معلق شده است، ادامه یا پایان رسیدگی را تضمین نمی‌کند ولی هم در تأخیر و هم در تعلیق، دادرسی برای مدت مشخص (تأخیر دادرسی) و یا مدت نامشخصی (تعلیق دادرسی) معلق می‌شود.

۳- ویژگی‌های تعلیق دادرسی

۳-۱- تعطیلی موقت

تعطیلی موقت به شرایطی گفته می‌شود که در اثر آن دادرسی برای مدت محدودی و موقتاً تعطیل می‌شود. به عنوان مثال اگر هنگام اجرای عملیات، محکوم علیه فوت کند، در این گونه موارد اجرائیه صادر حسب مورد به ولی، قیم، امین، وصی، ورثه یا مدیر ترکه محکوم علیه ابلاغ می‌شود و اگر این امور بعد از ابلاغ اجرائیه به محکوم علیه حادث شوند برای مثال بعد از ابلاغ اجرائیه، محکوم علیه فوت کند، مفاد اجرائیه و عملیات انجام شده به وسیله ابلاغ اخطاریه به ورثه متوفی اطلاع داده می‌شود.

اصولاً اجرائیه به وسیله قسمت اجرای دادگاه نخستین بموقع اجرا گذاشته می‌شود و چنانچه تمام یا قسمتی از عملیات اجرایی باید در حوزه دادگاه دیگری به عمل آید، اجرای آن قسمت از عملیات به قسمت اجرای دادگاه آن حوزه محول می‌شود.

این مورد موضوع ماده‌ی ۳۱ قانون اجرای احکام مدنی قرار گرفته است: «هرگاه محکوم علیه فوت کند یا محجور شود، عملیات اجرایی حسب مورد تا زمان معرفی ورثه، ولی، وصی، قیم محجور یا امین و مدیر ترکه متوقف می‌گردد و قسمت اجرا به محکوم له اخطار می‌کند تا اشخاص مذکور را با ذکر نشانی و مشخصات کامل معرفی نماید و اگر مالی توقیف نشده باشد داورز می‌تواند به درخواست محکوم له معادل محکوم به از ترکه متوفی یا اموال محجور توقیف کند».

این ماده، فرضی را پیش‌بینی نموده که پس از صدور حکم، محکوم علیه فوت نموده یا محجور شود. در این حالت اگر اجرائیه به محکوم علیه ابلاغ شود و پس از ابلاغ اجرائیه، وی فوت نماید یا محجور شود عملیات اجرایی تا زمان معرفی ورثه یا قیم وی متوقف می‌شود. مطابق ماده‌ی ۳۳ قانون اجرای احکام^۱ اگر متوفی پیش از فوت برای خود وصی مشخص نموده باشد در صورت معرفی وصی عملیات اجرایی ادامه می‌یابد و دیگر نیاز نیست تا معرفی ورثه عملیات اجرایی را متوقف نمود، البته این بدان معنا نخواهد بود که معرفی ورثه تأثیری در ادامه عملیات اجرایی ندارد. بلکه به این دلیل که اصل، تداوم و استمرار عملیات اجرایی است، اگر معرفی ورثه صورت گیرد با وجود اینکه متوفی وصی داشته باشد می‌توان به معرفی ورثه بسنده و عملیات اجرایی را تعقیب نمود.

۱. ماده‌ی ۳۳ قانون اجرای احکام مقرر می‌دارد: «در صورتی که متوفی برای اجرای وصیت خود وصی معین کرده باشد اداره ترکه به وصی واگذار می‌شود».

در این رابطه که آیا حدوث موارد مذکور این اختیار را به دادورز خواهد داد که عملیات اجرایی را متوقف نماید یا بایستی به دادگاه اطلاع داده و آن مرجع قرار را صادر نماید؟ عده‌ای از حقوقدانان بر این نظر هستند که دادورز یا مدیر اجرا این اختیار را نخواهد داشت چرا که قانونگذار به صراحت ماده‌ی ۲۴ قانون اجرای احکام مدنی صدور قرار توقیف عملیات اجرایی را بر عهده دادگاه نهاده است و صدور دستور توقف اجرای حکم از اختیارات دادگاه صادرکننده اجراییه است. بنابراین دادورز یا مدیر اجرا نمی‌تواند راساً اجرا را متوقف نماید (حیاتی، ۱۳۸۸، ۸۸). ولی عده‌ای دیگر قائل به این نظر هستند که این مورد تنها موردی است که به دایره اجرا اختیار داده شده است که راساً عملیات اجرایی را متوقف نماید و نیازی به صدور قرار مبنی بر توقیف عملیات اجرایی از جانب دادگاه نمی‌باشد (مهجری، ۱۳۹۵، ۳۷۰).

از آنجا که ماده‌ی ۳۱ قانون اجرای احکام مدنی تنها از قسمت اجرا سخن گفته و اشاره‌ای به دادگاه و صدور قرار توقیف از آن مرجع ننموده است، می‌توان گفت هرچند به صراحت ماده‌ی ۲۴ قانون اجرای احکام مدنی صدور قرار توقیف بر عهده دادگاه است ولی از ماده ۳۱ قانون اجرای احکام مدنی بر می‌آید که در این مورد نیازی به صدور قرار نیست و با فوت یا حجر محکوم علیه دایره اجرا عملیات را متوقف و به محکوم له اخطار می‌دهد که جانشین محکوم علیه را حسب مورد معرفی نماید. قرار توقیف اجرا دارای مدت مشخص می‌باشد و برای معرفی جانشین مدتی برای محکوم له تعیین نمی‌شود. بنابراین می‌توان گفت قانونگذار این مورد را استثنایی بر سایر مواردی که نیاز به صدور قرار، مبنی بر توقیف عملیات اجرایی دارند دانسته و در این مورد خاص به حکم قانون دایره اجرا بدون صدور دستور از دادگاه اختیار دارد اقدام به توقیف عملیات اجرایی نماید (نهرینی، ۱۳۸۳، ۶۵).

۳-۲- توقیف جریان رسیدگی

توقف جریان رسیدگی نیز همانند تعطیلی موقت باعث می‌شود روند رسیدگی بنا به دلایلی که در قانون مشخص شده است، متوقف شود. باید به این نکته اشاره کرد که توقف رسیدگی ممکن است مدت طولانی به طول انجامد و یا این که هیچ وقت به جریان نیفتد ولی در تعطیلی موقت می‌توان گفت که بعد از مدتی دوباره روند رسیدگی به جریان خواهد افتاد. به عنوان مثال قرار اناطه از جمله مواردی است که موجب توقف رسیدگی می‌شود. «هرگاه رسیدگی به دعوا منوط به اثبات ادعایی باشد که رسیدگی به آن در صلاحیت دادگاه دیگری است، رسیدگی به دعوا تا اتخاذ تصمیم از مرجع صلاحیت‌دار متوقف می‌شود. در

این مورد، خواهان مکلف است ظرف یک ماه در دادگاه صالح اقامه دعوا کند و رسید آن را به دفتر دادگاه رسیدگی کننده تسلیم نماید...». با توجه به نص مزبور صدور قرار اناطه در دعاوی حقوقی نیز، در قانون پیش بینی شده است. قرار اناطه باید در مواردی صادر شود که اثبات ادعای «منوط به» در صلاحیت دادگاه دیگری باشد. بنابراین، در صورتی که رسیدگی به ادعای مطروحه محتاج اقامه دعوا نباشد (برای مثال، ادعای جعل نسبت به سند مورد استناد طرف مقابل در همان دادگاه؛ دادگاهی که به دعوی اقامه شده رسیدگی می نماید ادعای مطروحه را نیز مورد رسیدگی قرار می دهد.

اما چنانچه رسیدگی به دعوی منوط به روشن شدن ادعایی باشد که مستلزم اقامه دعوا است، قانونگذار صدور قرار اناطه را در صورتی مجاز می داند که اثبات ادعا در صلاحیت «دادگاه دیگری» باشد؛ در حالی که بین این مورد و حالتی که اثبات چنین ادعایی مستلزم اقامه دعوا بوده و در صلاحیت دادگاه رسیدگی کننده به دعوا است نباید تفاوتی قائل شد. از سوی دیگر خواهان در صورتی مکلف است ظرف یک ماه در دادگاه «صالح» اقامه دعوا کند و گواهی آن را به دادگاهی که به دعوی «اصلی» رسیدگی می کند تسلیم نماید که دعوا از پیش اقامه نشده باشد و صدور رای در دعوی اصلی منوط به روشن شدن نتیجه دعوی «منوط به» باشد، حتی اگر دعوی اصلی در دادگاه تجدید نظر و دعوی «منوط به» در دادگاه نخستین مطرح باشد (شمس، ۱۳۸۶، ۲۴۲) اشاره شد که اگرچه قرار اناطه در امور حقوقی، در قانون جدید پیش بینی شده است، اما در حکومت قانون قدیم نیز صدور آن مجاز شمرده می شد. از سوی دیگر اگرچه در بادی امر قرار اناطه به قراردادهای شبه قاطع نزدیک به نظر می رسد، اما اعدادی بودن آن قابل دفاع می باشد. در حقیقت پرونده از دادگاه خارج نمی شود و در انتظار ارائه گواهی اقامه دعوی «منوط به»، به قید وقت احتیاطی و در صورت ارائه گواهی در مهلت مقرر، با صدور قرار توقیف دادرسی، تا ارائه رأی قطعی، در دادگاه صادرکننده قرار اناطه باقی می ماند (مدنی، ۱۳۷۸، ۸۷).

در ماده ۲۱ قانون آیین دادرسی کیفری مصوب ۱۳۹۴ آمده: «هرگاه احراز مجرمیت متهم منوط به اثبات مسائلی باشد که رسیدگی به آنها در صلاحیت مرجع کیفری نیست و در صلاحیت دادگاه حقوقی است، با تعیین ذینفع و با صدور قرار اناطه، تا هنگام صدور رأی قطعی از مرجع صالح، تعقیب متهم، معلق و پرونده به صورت موقت بایگانی می شود. در این صورت، هرگاه ذینفع ظرف یکماه از تاریخ ابلاغ قرار اناطه بدون عذر موجه به دادگاه صالح رجوع نکند و گواهی آن را ارائه ندهد، مرجع کیفری به رسیدگی ادامه می دهد و تصمیم مقتضی اتخاذ می کند...» (واثقی، ۱۳۹۲، ۷).

فقها در مورد شرایط قابل استماع بودن دعوی و یا شرایط دعوایی صحیح شروطی را بر شمرده‌اند و بعضی نیز بدون ذکر شرایط، دعوای غیرقابل استماع را ذکر نموده‌اند. برخی دعوای را که موجب الزام خوانده بر امری می‌شوند را قابل استماع می‌دانند و دعوایی هبه و رهن قبل از قبض را قابل استماع ندانسته‌اند. همچنین دعوایی را که خواسته اش مجهول باشد، قابل استماع نمی‌دانند. برخی دیگر از فقها شرایط دعوی را به صورت تفصیلی‌تری ذکر نموده‌اند. در این زمینه گفته شده است: «شرط است که خواهان بالغ و عاقل باشد و اصیل بوده یا اینکه به نمایندگی از کسی که ولایت بر او دارد اقامه دعوی نماید.

بنابراین دعوای صغیر، مجنون و دعوای کسی که برای مال دیگران اقامه می‌نماید مسموع نیست مگر اینکه وکیل، وصی، ولی، حاکم یا امین حاکم باشد. همچنین دعوایی که خواسته آن حقی باشد که شرعی نیست مثل شراب یا گوشت خوک قابل استماع نمی‌باشد (مکی‌العاملی، ۱۴۰۶، ۲، ۳۹۱). فقهای متأخر شروط قابل استماع بودن دعوی را با تفصیل بیشتری بیان نموده‌اند در این زمینه گفته‌اند: «شروطی برای استماع دعوی وجود دارد که بعضی از آنها مربوط به خواهان است، بعضی به دعوی، بعضی به خوانده و بعضی به خواسته مربوط می‌باشد (المیرزا النائینی، ۱۴۱۰، ۱۰، ۱۸۰).

در هر صورت آنچه که موجب توقف جریان رسیدگی می‌شود ممکن است علت تعلیق دادرسی نیز به شمار رود برخی از این موارد مربوط به رفتارهای طرفین می‌باشد که منجر به ایجاد تعلیق می‌شود و برخی دیگر نیز همان طور که در فقه بیان شد، مربوط به شرایط طرفین دعوا می‌باشد به همین علت آنچه که موجب توقف جریان رسیدگی می‌شود ممکن است باعث تعطیلی دائمی رسیدگی شده و یا به عنوان یک مانع جهت تعلیق به شمار رود.

۴- تعلیق اجرای حکم بنا به توافق طرفین دعوا

همانطور که شروع به اجرا با درخواست صدور اجرائیه توسط محکوم له انجام می‌شود، تأخیر در آن و یا هر نوع توقفی در اجرای حکم نیز می‌تواند به اراده محکوم له صورت پذیرد. این امر از حقوق محکوم له محسوب می‌شود که در هر زمانی پس از صدور اجرائیه، آغاز عملیات اجرایی را به تعویق انداخته و یا پس از شروع به عملیات اجرایی آن را به درخواست خود با تأخیر مواجه سازد.

ماده‌ی ۲۴ قانون اجرای احکام مدنی ضمن منع دادورز در به تأخیرانداختن اجرای حکم از زمانی که اجرای حکم آغاز می‌گردد، در بخش پایانی خود رضایت کتبی محکوم له در تأخیر اجرای حکم را از موجباتی بر شمرده که دادورز را مجاز می‌دارد تا اجرای حکم را به علت مزبور به تأخیر اندازد.

ماده‌ی ۲۴ قانون یادشده در این مورد مقرر می‌دارد: «دادورز بعد از شروع به اجرا نمی‌تواند اجرای حکم را ... به تأخیر اندازد مگر ... با ابراز رسید محکوم له دایر بر وصول محکوم به، یا رضایت کتبی او در ... در تأخیر اجرای حکم، مقدمات تأخیر، فراهم و دادورز با وصول درخواست و رضایت محکوم له، اجرای حکم را برای مدتی که محکوم له خواسته، به تأخیر خواهد انداخت (شهیدی، ۱۳۹۰، ۶۲).

روشن است که اعلام رضایت محکوم له باید به نحو کتبی باشد به نحوی که بتوان آن را در پرونده اجرایی ثبت و ضبط نمود و رضایت شفاهی او نمی‌تواند در این مورد مؤثر افتد و دادورز را در به تأخیرانداختن اجرای حکم مکلف سازد. چه نه تنها سبب تأخیر اجرای حکم را مدلل نمی‌سازد، بلکه به علت تخلف مأمور اجرا از منع و نهی قانونی که در صدر ماده‌ی ۲۴ قانون اجرای احکام مدنی آمده، او را مستوجب تعقیب انتظامی و اداری خواهد کرد. از حیث کیفری نیز چنانچه عمل مأمور اجرا مشمول شرایط مقرر در ماده ۵۷۶ قانون مجازات اسلامی گردد، مسؤلیت کیفری را برای او به همراه خواهد داشت.

درخواست و رضایت محکوم له جهت تأخیر اجرای حکم، حق او را در ادامه و تعقیب عملیات اجرایی از بین نمی‌برد و او اختیار دارد تا سرنوشت اجرا را به دست گرفته و به درخواست خویش اجرای حکم را یک یا چند بار به تأخیر اندازد (واحدی، ۱۳۶۹، ۱۵۱). در این که محکوم له تا چند بار می‌تواند اجرای حکم را معوق گذارد و به درخواست خود، آن را به تأخیر اندازد، نص صریحی دیده نمی‌شود و به نظر می‌رسد در این مورد محدودیتی وجود ندارد. ولی این امر به این معنا نیست که باب آن به سهولت و در هر زمانی در دسترس اوست. چه این حق باید تا جایی اجرا و اعمال شود که مخل جریان اجرا نشده و واحد اجرا را به تکلیف نیندازد.

به عبارت دیگر مأمور اجرا در استخدام محکوم له نیست تا هر زمان به دلخواه او عملیات اجرایی را متوقف کرده و سپس به درخواست او آن را پی بگیرد. این امر موجب می‌شود که تا پرونده اجرایی همچنان مفتوح بماند و اجرای احکام دیگری که مأمور اجرا در دست اقدام دارد معوق و معطل گردد.

در گذشته و در زمان حکومت اصول محاکمات حقوقی و آیین دادرسی مدنی مصوب سال ۱۳۱۸ عدم تعقیب اجراییه توسط محکوم له از موجبات الغاء حکم محسوب می‌شد و چنانچه حکم صادره غیابی بوده و

اجرای آن بیش از یک سال معلق می‌گردد، اجراییه صادره منتفی می‌شد ولی هم اکنون این گونه نیست و برابر ماده ۱۶۸ قانون اجرای احکام مدنی اگر مدت پنج سال از تاریخ صدور اجراییه بگذرد و محکوم له عملیات اجرایی را تعقیب نکند، اجراییه صادره بلااثر خواهد شد و محکوم له می‌تواند دوباره از دادگاه تقاضای صدور اجراییه نماید. همچنین گاه تأخیر اجرای حکم به سبب حدوث اختلاف در مفاد حکم مورد اجرا رخ می‌دهد که در این موارد هر یک از طرفین از جمله محکوم له می‌تواند رفع اختلاف را از دادگاه بخواهد.

ماده‌ی ۲۹ قانون اجرای احکام مدنی در این مورد مقرر داشته که دادگاه در وقت فوق‌العاده به درخواست رفع اختلاف رسیدگی نموده و رفع اختلاف می‌کند. رسیدگی به این درخواست برابر ماده ۲۷ آن قانون در صلاحیت دادگاهی است که حکم مورد اجرا را صادر کرده است. اصولاً اختلاف در مفاد حکم، موجب تأخیر اجرای حکم نخواهد شد مگر اینکه بنا به علتی که در موضوع اختلاف ملحوظ و مستتر است، دادگاه تأخیر اجرای حکم را لازم دانسته و قرار تأخیر اجرای حکم را صادر نماید (نهرینی، ۱۳۹۲، ۱۹).

۵- اثر تعلیق دادرسی بر حقوق خواهان

۵-۱- فوت خواننده

فوت محکوم علیه را می‌توان از جمله اسباب و جهات توقف اجرای حکم برابر قانون شمرد. برابر ماده‌ی ۶۱۴ قانون اصول محاکمات حقوقی، در صورتی که محکوم علیه در جریان عملیات اجرایی، فوت شود، عملیات مزبور توقیف می‌گردد تا ورثه یا قیم، معین و معرفی شود.

همانطور که حجر و فوت هر یک از اصحاب دعوا در جریان دادرسی از موجبات توقیف دادرسی است و دادگاه مکلف است رسیدگی را به سبب وقوع هر یک از حوادث و رویدادهای مزبور به طور موقت متوقف و مراتب را به طرف دیگر دعوا جهت معرفی جانشین و قائم مقام متوفی اعلام دارد، در مرحله اجرای حکم نیز اگر محکوم علیه فوت کند، اجرای حکم متوقف شده و از حرکت باز خواهد ایستاد.

اولین فرضی که ممکن است پس از صدور حکم قطعی رخ دهد، فوت محکوم علیه قبل از ابلاغ اجراییه است. ماده‌ی ۱۰ قانون اجرای احکام مدنی مقرر داشته که اجراییه حسب مورد به ولی، قیم، وصی یا ورثه ... محکوم علیه متوفی یا محجور ابلاغ می‌گردد. این مستند قانونی تنها در باب چگونگی ابلاغ اجراییه به محکوم علیه است که پیش از ابلاغ اجراییه، فوت یا محجور شده است و همچنین چگونگی

آگاهی نمایندگان و قائم مقامان محکوم علیه از مفاد اجراییه و عملیات اجرایی انجام شده پس از ابلاغ اجراییه به شخص محکوم علیه است.

چنانچه محکوم له از تعیین نشانی وراث اظهار عجز نماید، برابر قواعد عمومی مربوط به ابلاغ اجراییه از طریق نشر آگهی ابلاغ انجام خواهد شد (شهری، ۱۳۸۷، ۱۹۲). ولی این مستند در این مورد که عملیات اجرایی به سبب فوت یا حجر محکوم علیه با چه سرنوشتی مواجه می‌شود، حکایتی ندارد؛ این موضوع در ماده‌ی ۳۱ آن قانون تعیین تکلیف شده است.

در این مورد ماده‌ی ۳۱ قانون اجرای احکام مدنی مقرر می‌دارد: «هرگاه محکوم علیه فوت یا محجور شود عملیات اجرایی حسب مورد تا زمان معرفی ورثه، ولی، وصی، قیم محجور یا امین و مدیر ترکه متوقف می‌گردد و قسمت اجرا به محکوم له اخطار می‌کند تا اشخاص مذکور را با ذکر نشانی و مشخصات کامل معرفی نماید و اگر مالی توقیف نشده باشد دادرز می‌تواند به درخواست محکوم له معادل محکوم به از ترکه متوفی یا اموال محجور توقیف کند (متین دفتری، ۱۳۸۱، ۶۹).

۵-۲- حجر خوانده

حجر به معنای از دست دادن اهلیت می‌باشد. فقهای شیعه اهلیت خوانده را از شروط قابلیت استماع دعوی ندانسته‌اند. اما بسیاری از فقهای اهل سنت اهلیت خوانده را هم از شرایط اقامه دعوی دانسته و اقامه دعوی بر خوانده ناهل را صحیح نمی‌دانند، بلکه معتقدند دعوی باید بر نماینده قانونی شخص فاقد اهلیت اقامه شود. مثلاً در اردن که قانون آن بر اساس مکتب حنفی است، داشتن اهلیت در طرفین دعوی شرط است (شیخ احمد، ۲۰۰۴، ۲۰۰).

در قانون آیین دادرسی مدنی در مورد اهلیت خوانده نصی وجود ندارد. اما ماده‌ی ۸۶ قانون آیین دادرسی مدنی مقرر می‌دارد: «در صورتی که خوانده اهلیت نداشته باشد می‌تواند از پاسخ در ماهیت دعوی امتناع کند.» پس به موجب این ماده اقامه دعوی بر خوانده ناهل صحیح است، اما او می‌تواند از پاسخ در ماهیت امتناع نماید. این قسمت از ماده که خوانده فاقد اهلیت را مخیر در پاسخ دانسته قابل انتقاد است و از جمع این ماده و ماده ۱۰۵ قانون آیین دادرسی مدنی، می‌توان گفت در صورتی که خوانده فاقد اهلیت باشد و دادگاه از این موضوع مطلع شود، باید دادرسی را متوقف نماید و نماینده قانونی محجور را به دادرسی فرا

بخواند و چنانچه محجور فاقد نماینده قانونی است طبق ماده ۵۶ قانون امور حسبی عمل نماید.^۱ بنابراین ارائه دادخواست علیه محجور صحیح است ولی آغاز دادرسی علیه محجور و ادامه آن صحیح نمی‌باشد و در صورتی که دادگاه متوجه محجوریت نشود و حکم صادر نماید در صورت قطعی شدن حکم، به نظر می‌رسد کشف حجر از موجبات اعاده دادرسی است.

حجر محکوم علیه نیز دارای همان آثار است که در مورد فوت محکوم علیه مطرح شد. تفاوت مهمی که در این قسمت به چشم می‌خورد، حیات محکوم علیه است و عملیات اجرایی حکم نیز تا زمان معرفی ولی یا قیم محجور، متوقف می‌گردد در این مورد نیز قسمت اجرا به محکوم له اخطار می‌کند تا ولی یا قیم محکوم علیه محجور را با ذکر نشانی و مشخصات کامل وی معرفی کند.

ماده ۱۰ قانون اجرای احکام مدنی به مقدمات اجرا از حیث ابلاغ اجرائیه به ولی یا قیم محکوم علیه محجور نیز می‌پردازد. بنابراین اگر قبل از ابلاغ اجرائیه، محکوم علیه محجور گردد، اجرائیه حسب مورد به ولی، قیم یا وصی منصوب از سوی ولی قهری او ابلاغ خواهد شد. چنانچه حجر محکوم علیه پس از ابلاغ اجرائیه اتفاق افتد، قسمت اجرا مفاد اجرائیه و عملیات اجرایی انجام شده را به وسیله اخطاریه به اطلاع نمایندگان قانونی محکوم علیه محجور خواهد رساند.

یکی از شرایط قابل استماع بودن دعوی در فقه این است که خواهان با آنچه که در مورد آن اقامه دعوی نموده، رابطه حقوقی داشته باشد و آن اینکه یا خواسته را اصالتاً برای خویش بخواهد یا آن را برای غیر به عنوان وکیل یا وصی و غیره مطالبه کند (موسوی خمینی، ۱۴۲۵، ۲، ۷۹). البته در فقه شخص می‌تواند برای حفظ مصالح عمومی اقامه دعوی نماید (حیدر، ۱۳۴۵، ۲۵۸).

۶- اثر تعلیق بر حقوق خواننده

نخستین نکته‌ای که ناگزیر از توجه به آن هستیم موضوع اعتراض شخص ثالث و هدف از اعتراض از ناحیه ثالث است. اعتراض شخص ثالث در محدوده مواد ۱۴۶ و ۱۴۷ قانون اجرای احکام مدنی کاملاً با آنچه که در مورد اعتراض شخص ثالث موضوع ماده‌ی ۴۱۷ قانون آیین دادرسی مدنی آمده، متفاوت است. آنچه که موضوع اعتراض و شکایت شخص ثالث را در پرتو مواد ۱۴۶ و ۱۴۷ قانون اجرای احکام مدنی

۱. ماده‌ی ۵۶ قانون امور حسبی مقرر می‌دارد: «هر یک از دادگاه‌ها که در جریان دعوی مطلق به وجود محجوریت شود که ولی یا وصی یا قیم نداشته باشد باید به دادستان برای تعیین قیم اطلاع دهد».

تشکیل می‌دهد، نادیده‌گرفتن حقوق وی در توقیف مال مورد اجرا است؛ توقیف مال در وضعیتی به عمل آمده که حقوق مورد ادعای شخص ثالث در آن دیده نشده و یا بهتر بگوییم محکوم له و مأمور اجرا بدون اطلاع از حقوق مکتسب برای ثالث و یا حتی در فرض اطلاع با نادیده‌گرفتن آن، مال محکوم علیه را معرفی و آن را توقیف نمودند.

اگرچه توقیف مال محکوم علیه در اجرای حکم یا قرار دادگاه به عمل آمده ولی عین مال توقیف‌شده، موضوع حکم قطعی دادگاه نیست. چنانچه به هر دلیلی عین مال توقیف‌شده و یا حقوق مربوط به مال مورد اجرا، موضوع حکم دادگاه قرار گرفته باشد و به نوعی محکوم به حکم تلقی گردد، اتخاذ این طریق اعتراضی یعنی شکایت و اعتراض ثالث اجرایی به کار نمی‌آید و به حال شخص ثالث مفید نخواهد بود. پس عین مال توقیف شده نباید هیچ ارتباطی به موضوع و منطوق حکم دادگاه داشته باشد تا بتوان موضوع را با اجتماع سایر شرایط در قالب مواد ۱۴۶ و ۱۴۷ قانون اجرای احکام مدنی دنبال کرد؛ در این زمینه هرگاه نحوه اجرای حکم و عملیات و اقدامات اجرایی از حیث توقیف مال، به نحوی صورت پذیرد که حقوق اشخاص ثالث عمداً و یا سهواً نادیده گرفته شود، شخص ثالث حق خواهد داشت تا به این نوع عملیات اجرایی و نتیجه آن اعتراض کرده و با اثبات حقوق خود؛ حسب مورد رفع اثر از توقیف و یا شناسایی و حفظ حقوق خود را از دادگاه بخواهد (نهرینی، ۱۳۸۳، ۱۰۷).

۷- اثر عمومی تعلیق بر جریان دادرسی

اقسام تعلیق و شرایط آن به طور ضمنی و مختصر بیان شد؛ هرچند تمام موارد گفته شده را نمی‌توان به عنوان تمام مصادیق تعلیق دادرسی عنوان کرد. با این وجود اشاره به برخی مصادیق تعلیق دادرسی می‌تواند ماهیت پیچیده آن را تا حد بسیار زیادی روشن کند. بررسی‌های صورت گرفته نشان از آن دارد که تعلیق دادرسی دو اثر بسیار مهم با خود به همراه دارد: اولین اثر تعطیلی جریان رسیدگی و توقف دادگاه است. به عنوان مثال فوت یکی از طرفین را می‌توان تعطیلی جریان دادرسی و توقف رسیدگی عنوان کرد. دومین اثر آن تأخیر در احقاق حق به شمار می‌رود که بارزترین مثال آن را می‌توان قرار اناطه عنوان کرد که موجب می‌شود جهت احقاق حق یکی از طرفین دادرسی به مدت مشخصی تعطیل شود. به همین خاطر می‌توان تعلیق دادرسی را از جمله تواروی مربوط به دادرسی محسوب کرد که در هر شرایطی باعث ایجاد مانع بر سر جریان دادرسی می‌گردد.

به نظر می‌رسد در نظام آیین دادرسی مدنی باید موارد تعلیق و تأخیر مشخص گردد زیرا در ماده ۴۲۳ و ماده ۴۳۴ بحث تأخیر دادرسی شده است ولی به نظر می‌رسد منظور قانونگذار تعلیق دادرسی باشد. زیرا در مفهوم تأخیر، نوعی زمان‌بندی مشاهده می‌شود که هر لحظه امکان پایان آن وجود دارد اما در تعلیق دادرسی علتی که باعث ایجاد تعلیق شده است، در صورت حل شدن موجب ادامه جریان دادرسی خواهد شد. پس به همین جهت به نظر می‌رسد میان تعلیق و تأخیر دادرسی باید تفکیک قائل شد و آنچه که در قانون آیین دادرسی مدنی در مواد ۴۲۳^۱ و ۴۳۴^۲ عنوان شده است بر اساس تعلیق دادرسی توجیه می‌گردد.

۸- تعلیق دادرسی در رویه قضایی

یکی از مواردی که ممکن است دادرسی معلق شود مربوط به ارایه اسنادی است که طرفین دادرسی در آن موضوع خاص به وضعیت سند چه عادی و چه رسمی که در دعوا مؤثر می‌باشد، استناد کرده‌اند. در این رابطه اگر اصل سند از طرف مدعی درخواست شود او باید اصل سند را به دادگاه تقدیم کند و هرگاه دسترسی به اصل سند وجود نداشته باشد، دادگاه مهلت مناسب برای این امر اعطا می‌کند.^۳ در فاصله‌ای که جهت آماده کردن سند به شخص اعطا می‌شود ممکن است دادرسی معلق گردد از این رو در رویه قضایی میان اسناد مختلف تفکیک قائل شده‌اند تا بر اساس آن بتوان گفت که استناد به یک نوع سند خاص نمی‌تواند موجب ایجاد تعلیق دادرسی شود. در برخی موارد دادگاه‌ها ملزم به رسیدگی می‌باشند. دیوان عالی کشور به شماره ۱۲-۱۶/۳/۱۳۶۰ این چنین مقرر می‌شود: نظر به این که مرجع تظلمات عمومی دادگستری است، لذا به جز آنچه که در قانون مستثنی شده است انواع مختلفه دعاوی از جمله دعاوی مربوط به اسناد

۱. ماده‌ی ۴۲۳ قانون آیین دادرسی مدنی مقرر می‌دارد: «ماده ۴۲۳ - در صورت وصول اعتراض طاری از طرف شخص ثالث چنانچه دادگاه تشخیص دهد حکمی که در خصوص اعتراض یادشده صادر می‌شود مؤثر در اصل دعوا خواهد بود، تا حصول نتیجه اعتراض، رسیدگی به دعوا را به تأخیر می‌اندازد. در غیر این صورت به دعوی اصلی رسیدگی کرده رأی می‌دهد و اگر رسیدگی به اعتراض برابر ماده (۴۲۱) با دادگاه دیگری باشد به مدت بیست روز به اعتراض کننده مهلت داده می‌شود که دادخواست خود را به دادگاه مربوط تقدیم نماید.

چنانچه در مهلت مقرر اقدام نکند دادگاه رسیدگی به دعوا را ادامه خواهد داد».

۲. ماده‌ی ۴۳۴ قانون آیین دادرسی مدنی مقرر می‌دارد: «دادگاهی که دادخواست اعاده دادرسی طاری را دریافت می‌دارد مکلف است آن را به دادگاه صادرکننده حکم ارسال نماید و چنانچه دلایل درخواست را قوی بداند و تشخیص دهد حکمی که در خصوص درخواست اعاده دادرسی صادر می‌گردد مؤثر در دعوا می‌باشد، رسیدگی به دعوی مطروحه را در قسمتی که حکم راجع به اعاده دادرسی در آن مؤثر است تا صدور حکم نسبت به اعاده دادرسی به تأخیر می‌اندازد و در غیر این صورت به رسیدگی خود ادامه می‌دهد. تبصره - چنانچه دعوی در دیوان عالی کشور تحت رسیدگی باشد و درخواست اعاده دادرسی نسبت به آن شود، درخواست به دادگاه صادرکننده حکم ارجاع می‌گردد. در صورت قبول درخواست یادشده از طرف دادگاه، رسیدگی در دیوان عالی کشور تا صدور حکم متوقف خواهد شد».

۳. ماده‌ی ۲۲۰ قانون آیین دادرسی مدنی مصوب ۱۳۷۹.

رسمی قبوض اقساطی لازم‌الاجرا در دادگاه‌های دادگستری قابل استماع و رسیدگی است و حکم ماده ۹۲ قانون ثبت اسناد و املاک مبنی بر اینکه مدلول کلیه اسناد رسمی راجع به دیون و سایر اموال منقول بدون احتیاج به حکمی از محاکم دادگستری لازم‌الاجرا است منافات و مغایرتی با حق و اختیار اقامه دعوی در دادگاه‌های دادگستری ندارد و لازم‌الاجرا بودن سند مزبور مزیتی است که در قانون برای چنین اسنادی در نظر گرفته شده است تا صاحبان حق بتوانند از هر طریقی که مصلحت و مقتضی می‌دانند برای احقاق حق اقدام نمایند (میرزایی، ۱۳۸۳، ۲۲۸).

البته بسیاری از فقها بر این امر معتقد هستند که ماهیت سند و یا دلیل ارائه شده باید حتماً از طرف دادگاه مورد ارزیابی قرار گیرد و در این رابطه نمی‌توان تفکیکی قائل شد (حلی، ۱۴۱۰، ۲۴۹). بسیاری دیگر نیز قائل به این نظریه هستند که دادگاه باید در تعیین قابل پذیرش بودن سند و دلیل در دعوا باید حتماً به نظر خبره و کارشناس مراجعه کند (حلی، ۱۴۰۸، ۳۲).

اما به نظر می‌رسد برای تحلیل یک سند و ایجاد تعلیق دادرسی برای ارائه آن نباید قائل به تفکیک شد. زیرا اسناد عادی و اسناد رسمی هر دو می‌توانند مشمول احکام انکار، تردید و جعل قرار گیرند پس ارائه سند باید به نحوی باشد که اگر نیازمند ارائه فرصت مناسب و عادلانه ای است، به ارائه‌کننده سند باید ارائه شود.

۹- تعلیق دادرسی در نظام تطبیقی

تعلیق دادرسی در نظام کامن لا و همچنین حقوق فرانسه باید به موجب درخواست یکی از طرفین دعوا صورت بگیرد.

چنین تقاضایی باید بر پایه بخش ۲۳ قواعد دادرسی مدنی^۱ انجام پذیرد و الزاماً باید با ادای شهادت شهود^۲ یا ادای شهادت به قید سوگند^۳ که مثبت جهات متکی بر آن است، مدلل و پوشش داده شود و معمولاً باید حاوی بیان کاملی از اموال و دارایی مدیون^۴ نیز باشد.

1 . Civil procedure roles
2 . Witness statement
3 . Affidavit
4 . Debtors means

غالباً نتیجه یک تقاضای موفقیت‌آمیز، توقف اجرای حکم تا زمان پرداخت محکوم به طریق اقساطی^۱ است (اسمارت و دریک، ۲۰۰۵، ۹۳۴).^۲

در نظام دادرسی فرانسه توقف اجرای رأی ناظر بر اجرای دو رأی متفاوت است؛ اولین مورد توقیف اجرا نسبت به قرار توقیف و فروش اموال مدیون به منظور تأمین محکوم به است و آن دیگری نیز توقف اجرای دستور اجرای حکم است.

در مورد توقف اجرای قرار توقیف اموال، محکوم علیه اختیار دارد درخواستی را برای توقف اجرای قرار توقیف اموال خود، تقدیم دارد مشروط بر اینکه اوضاع و احوال خاصی را که اجرای قرار را ناروا و غیرعادلانه می‌گرداند به اثبات رساند یا اینکه ثابت نماید که به جهات و دلایلی، او قادر به پرداخت وجه و پول مورد حکم نیست.

دادگاه در این موارد اختیار دارد تا اجرای قرار مزبور را یا به طور کامل یا برای مدتی و مشروط به شرایطی که او مناسب می‌داند، متوقف نماید. چنانچه درخواست محکوم علیه باید بر این جهات استوار شود که او قادر به پرداخت محکوم به نیست؛ او باید درآمد خود، ماهیت و ارزش هر نوع مالی را که او داراست و همچنین میزان و مقدار مسؤولیت‌های خود را اعلام و فاش سازد.

دادگاه صالح در فرانسه در زمانی که درخواست توقف اجرای حکم را مورد بررسی قرار می‌دهد، دارای اختیار و صلاحیت گسترده‌ای است.

بی‌تردید باید دلایل خوبی وجود داشته باشد تا با تعلیق اجرای حکم، طلبکار را از فرصت و موقعیت اجرای حکم وی محروم و بی‌نصیب سازد.

دومین مورد نیز توقف اجرای دستور اجرای حکم است. هرگاه محکوم له درخواست اجرای محکوم به را از طریق دستور اجرای حکم به عمل آورد، در موردی که خواننده پرداخت مورد ادعا را می‌پذیرد و مهلتی را برای پرداخت درخواست می‌کند، آئینی مشابه اعمال و اجرا خواهد شد که از آن طریق محکوم علیه را قادر می‌سازد تا شرایط پرداخت را پیشنهاد دهد و یا به واسطه آن، اجرای قرار معلق و متوقف گردد (همان).

در نظام تطبیقی باید میان دو نوع کشورهای کامن لا و حقوق موضوعه تفاوت قائل شد به این صورت که در کشورهایی که تابع حقوق موضوعه هستند قانون موارد تعلیق را مشخص می‌کند همانگونه که در

1. Payment of the judgment by instalments

2. Smart & Derek

حقوق فرانسه رایج است بسیاری از قضات با استناد به منابع قانونی وجود تعلیق در دادرسی را پذیرفته یا رد می‌کنند هر چند در این نظام های حقوقی نیز برای انعطاف قضات نیز راه‌حلهایی وجود دارد ولی با توجه به محدودیت اختیارات قضات باید گفت که قانون به صورت حصری این موارد را مشخص می‌کند این در حالی است که در حقوق کامن و کشورهای تابع آن، تعلیق دادرسی دایره وسیعی را شامل می‌شود که اکثر منابع از ذکر مصادیق آن عاجز هستند. زیرا هنگامی که قاضی تشخیص می‌دهد برای رسیدگی به امری باید تعلیق دادرسی پیش آید.

در این رابطه دیگر اعضای دادگاه یا نظام قضایی نمی‌تواند بر این مسأله ایراد اساسی وارد کند. زیرا قاضی به عنوان رهبر دادرسی می‌تواند هر زمانی که تشخیص داد، دادرسی را معلق کند هر چند اختیارات قاضی در این رابطه نیز بسیار گسترده نیست و او نیز باید در چهارچوب اصول حاکم بر نظام رسیدگی عمل کند اما برخی مواردی همانند هیأت منصفه یا دلایل دیگری که ممکن است موجب شود، دادرسی معلق شود^۱ (اندریو پالم، ۲۰۰۱).

در حقوق فرانسه هم مانند حقوق ایران یکی از موارد تعلیق را می‌توان قرار اناطه نامید این امر در نظام قانونی فرانسه مشخص نیست. ولی در جریان رسیدگی در درجه بالاتر از دادگاه بدوی، برخی نظرات حقوقدانان در این رابطه نشان از آن دارد که جریان تعلیق دادرسی در شرایطی که احقاق حق یکی از طرفین منوط به استعلام و رسیدگی در دادگاه دیگری است.

دادگاه رسیدگی‌کننده به طور موقت دادرسی را معلق می‌کند تا این که نسبت به شرایط ایجادشده در دادگاه دیگری، آن دادگاه بتواند اظهارنظر کند. هر چند همین امر در نظام حقوقی کامن لا به صورت واضح مشخص نشده است. اما به نظر می‌رسد در این نظام حقوقی نیز نسبت به پذیرش آن سخت‌گیری خاصی وجود نداشته باشد. زیرا قرار اناطه را می‌توان یکی از طرق احقاق حق به شمار آورد.

۱۰- نتیجه‌گیری

تعلیق دادرسی اتفاقی است که در صورت حدوث روند رسیدگی را مختل کرده و با چالش‌های جدی مواجه می‌کند به طوری که خواهان و خوانده نمی‌توانند روند احقاق حق خود را در زمان معینی به سرانجام

برسانند از این رو تعلیق دادرسی مهمترین تأثیری که در حقوق خواهان و خوانده دارد موجب می‌شود که اطلاع دادرسی و تعطیلی موقت، روند احقاق حق را با تأخیر مواجه کند.

تعلیق دادرسی بنا به ویژگی‌هایی که دارد ممکن است تعطیلی را در پی داشته باشد که خروج از آن مشخص نباشد؛ از این رو مهمترین تفاوت میان تعلیق دادرسی با تأخیر دادرسی در این است که در تأخیر دادرسی، ادامه روند دادرسی با تأخیر صورت خواهد پذیرفت.

این در حالی است که در تعلیق دادرسی هیچ امکان قطعی مبنی بر این که روند دادرسی در آینده با تأخیر ادامه داشته باشد وجود ندارد.

باید گفت تعلیق دادرسی بیشتر در شرایطی رخ می‌دهد که رأی به مرحله اجرا رسیده باشد و الا در روند رسیدگی دادگاه صرفاً برخی دلایل قهری از جمله فوت و حجر را مبنای تعطیلی موقت به شمار می‌آورد در غیر این صورت به هیچ عنوان جریان رسیدگی تعطیل پذیر نبوده و سعی در حفظ حقوق اصحاب دعوا دارد.

فهرست منابع

۱. بازگیر، یدالله، (۱۳۸۰) تشریفات دادرسی مدنی در آینه آراء دیوان عالی کشور، جلد ۱، انتشارات فردوسی.
۲. باقری، غلامرضا، (۱۳۸۹) دعاوی مرتبط در حقوق ایران، انتشارات جاودانه، بی‌جا.
۳. جعفری لنگرودی، محمدجعفر، (۱۳۷۵) دانشنامه حقوقی، انتشارات امیرکبیر، جلد ۳، بی‌جا، چاپ چهارم.
۴. الحسینی العاملی، سیدمحمدجواد، (۱۴۱۸)، مفتاح الکرامه فی شرح القواعد، دارالتراث، بیروت.
۵. الحسینی المرآعی، سید عبدالفتاح، (۱۴۱۸) العناوین، مؤسسه النشر الاسلامی، الجزء الثانی.
۶. حسینی، سیدمحمد، (۱۳۸۵)، فرهنگ لغات و اصطلاحات فقهی، انتشارات سروش، بی‌جا، چاپ دوم.
۷. حلّی، ابن ادریس، محمد بن منصور بن احمد، (۱۴۱۰) السرائر الحاویل تحریر الفتاوی، جلد ۳، دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، قم - ایران، جلد دوم، چاپ دوم.
۸. حلّی، محقق، نجم الدین، جعفر بن حسن، (۱۴۰۸) شرائع الإسلام فی مسائل الحلال و الحرام، جلد ۴، جلد دوم، مؤسسه اسماعیلیان، قم - ایران، چاپ دوم.
۹. حیاتی، علی عباس، (۱۳۸۸)، اجرای احکام مدنی در نظم حقوق کنونی.
۱۰. موسوی خمینی، سیدروح الله، (۱۴۲۵) تحریر الوسیله، جلد ۲، دفتر انتشارات علوم اسلامی حوزه و دانشگاه وابسته به جامعه مدرسین قم، قم، چاپ بیست و یکم.
۱۱. حیدر، علی، (۱۳۴۵)، در الاحکام فی شرح مجله الاحکام، الجزء الرابع، بی‌جا، المجلد الثانی.

۱۲. شمس، عبدالله، (۱۳۸۵)، آیین دادرسی مدنی، جلد دوم، انتشارات دراک، چاپ دهم.
۱۳. شمس، عبدالله، (۱۳۸۶)، آیین دادرسی مدنی، دوره پیشرفته، جلد ۳، انتشارات دراک.
۱۴. شهری، غلامرضا، (۱۳۸۸)، مجموعه نظرهای مشورتی اداره کل حقوقی قوه قضاییه در مسائل مدنی از سال ۱۳۶۲ تا ۱۳۸۷.
۱۵. شهیدی، مهدی، (۱۳۹۰)، حقوق مدنی، انتشارات مجد، بی‌جا، چاپ ششم.
۱۶. شیخ احمد محمدعلی داود، (۲۰۰۴)، اصول المحاکمات الشرعیه، مکتبه دارالافتاه للنشر و التوزیع.
۱۸. صفایی، سیدحسین، (۱۳۷۷)، حقوق مدنی، انتشارات سمت، بی‌جا، چاپ سوم.
۱۹. عبدالرحمن بن محمد بن قاسم، (۱۴۰۶)، الفتاوی، دار احیاء التراث العربی، بیروت، التبعه الرابعه.
۲۰. کاتوزیان، ناصر، (۱۳۶۸)، اعتبار امر قضاوت شده در دعوی مدنی، کانون وکلای دادگستری مرکز، بی‌جا، چاپ سوم.
۲۱. کاشانی، سید محمود، (۱۳۸۷)، کلاف سر در گم تجدیدنظرخواهی، مجله پژوهش خصوصی، شماره ۴۲، ۳۲-۴۴.
۲۲. متین دفتری، احمد، (۱۳۸۱)، آیین دادرسی مدنی و بازرگانی، دوره دو جلدی، انتشارات مجد، بی‌جا، چاپ دوم.
۲۳. مدنی، سیدجلال الدین، (۱۳۷۸)، آیین دادرسی مدنی، انتشارات پایدار، چاپ پنجم.
۲۴. معین، محمد، (۱۳۸۸) فرهنگ فارسی، دوره شش جلدی، انتشارات امیرکبیر، جلد ۱، چاپ بیست و ششم.
۲۵. مکی‌العاملی، شهید محمدبن جمال الدین، (۱۴۰۶)، الدروس الشرعیه، سلسله الینابیع الفقهی، مجلد ۲.
۲۶. موسوی اردبیلی، سیدعبدالکریم، (۱۴۲۳)، فقه القضاء، بی‌جا، الجزء الثاني.
۲۷. مهاجر، علی، (۱۳۹۵)، آیین قضاوت مدنی در محاکم ایران، انتشارات فکرسازان، بی‌جا.
۲۸. المیرزا النائینی، (۱۴۱۰)، المقرر موسی النجفی الخوانساری، بحوث فی القضاء، مؤسسه النشر الاسلامی، بی‌جا.
۲۹. میرزایی، علی، (۱۳۸۳)، حقوق ثبت کاربردی، انتشارات بهنامی، بی‌جا، چاپ اول.
۳۰. نجفی، محمدحسن، (۱۴۱۲)، جواهرالکلام فی شرح شرایع الاسلام، الجزء الرابع العشر، مؤسسه المرتضی العالمیه، بی‌جا.
۳۱. نهرینی، فریدون، (۱۳۹۰)، اعاده دادرسی به تشخیص رییس قوه قضاییه، انتشارات گنج دانش، بی‌جا، چاپ اول.
۳۲. نهرینی، فریدون، (۱۳۹۲)، ایستایی اجرای حکم دادگاه، انتشارات گنج دانش، بی‌جا، چاپ اول.
۳۳. نهرینی، فریدون، (۱۳۸۳)، ترجیح دلیل مناسب در تعارض ادله مالکیت، مجله وکالت، شماره ۲۰، ۴۳-۶۱.
۳۴. واحدی، جواد، (۱۳۶۹)، اعاده دادرسی در امور مدنی، مجله کانون وکلا، دادگستری مرکز، دوره جدید، شماره ۱۵۱، ۲۳-۳۸.

-
35. Andrew, P. (2001). *Principles of evidence*. Australia: University of Melburne.
36. Smart, S. & Derek, F. (2005). *Civil practice*. Oxford: Oxford Press.